



نفی خشونت

از منظر قرآن و سنت

حجت الاسلام و المسلمین قاضی زاده
برگزار کننده: موسسه فہیم



چکیده

درباره این‌که خشونت چیست و حد و حدود آن کدام است، تفسیرهای مختلفی در مباحث جامعه اسلامی، جامعه‌شناختی و لغوی ارائه شده است. برخی خشونت را شیوه‌های خلاف نرم یا برخلاف طبع فرد و جامعه می‌گویند. واژگان کلیدی: خشونت، اسلام، قرآن، سنت.

مقدمه

یکی از بحث‌هایی که در این دوران مطرح شده، بحث «نفی خشونت از منظر قرآن و سنت» است. این بحث مورد توجه همه کسانی است که علاقه‌مند به اسلام هستند یا نسبت به آن نگاه مثبت دارند، لذا به این بحث پرداخته و این بحث را یک بحث جدی در عرصه زندگی خود در نظر گرفته‌اند. به لحاظ اجتماعی بحث نفی خشونت در اسلام، از حوادث یازده سپتامبر ۲۰۰۱ به وجود آمد و خاستگاه‌های مختلفی برای آن مطرح شده است. درواقع مهم‌ترین مسئله خارجی در فضای اسلام و تعامل‌های بین‌المللی، مسئله خشونت و نحوه برخورد آن در ادیان و به‌طور خاص در اسلام است. امروزه در اینترنت فیلم‌ها و مطالب زیادی را منتشر می‌کنند تا چهره‌ای خشونت‌بار از مجموع اندیشه‌های دینی، اسلامی و شیعی نشان دهند. این بحث، چند سرفصل دارد: در ابتدا به لحاظ موضوعی درباره خشونت بحث می‌شود، این‌که خشونت چیست و حد و حدود آن کجاست؟ نقطه عزیمت این بحث کجاست و چرا این بحث به این صورت مطرح شده است؟ بعد سراغ قرآن و سنت رفته تا اولاً ببینیم قرآن چه تاریخی از خشونت‌ورزی طرح کرده و چه آیاتی در نفی خشونت دارد؟ بخش بعدی سیره معصومین در نفی خشونت است؛ و در پایان به بررسی شبهات و پاسخ‌ها، پرداخته خواهد شد.

تعریف و حدود خشونت

درباره این‌که خشونت چیست و حد و حدود آن کدام است؟ تفسیرهای مختلفی در مباحث جامعه اسلامی، جامعه‌شناختی و لغوی ارائه شده است. برخی خشونت را شیوه‌های خلاف نرم یا برخلاف طبع فرد و جامعه می‌گویند. برخی می‌گویند خشونت، سوءاستفاده از قدرت است. معنای دیگری که مصداقی‌تر است، حمله‌های غیرقانونی به آزادی‌ها که جامعه رسماً یا ضمناً برای افراد خود قائل گردیده، خشونت است. حمله به تجمع یا تظاهرات مردم، نوعی خشونت است. در یک سطح فراتر، خشونت را مساوی با نابردباری مذهبی، تحمل‌ناپذیری فکری و عدم مماشات با رقبای سیاسی، در قبال بردباری مذهبی، سیاسی و دیگرپذیری بیان کرده‌اند. لذا افرادی که خشونت ندارند، رقیب خود را می‌پذیرند، دیگران را هم به‌نوعی در عرصه‌های



اجتماعی مورد توجه قرار می‌دهند و مذاهب یا روش‌های سیاسی دیگر را می‌پذیرند، ولی خشونت‌گرایان معمولاً چنین چیزی را برنمی‌تابند. به تعبیر دیگر به تحمیل یا حذف دیگران می‌پردازند و از روش‌های غیرمنطقی و غیرقانونی استفاده می‌کنند. در بحث‌های مختلفی که جامعه‌شناسان دارند، تعاریف مختلفی وجود دارد. بعضی‌ها به نادرستی، خشونت را قاطعیت و عدم چشم‌پوشی مطلق

از خطاهای متهمان و مجرمان می‌دانند. این کاربرد در مقابل رفتار سهل‌انگارانه مجریان قانون است. یعنی افرادی که خشونت دارند، در عرصه‌های قانونی و حقوقی، دقیقاً می‌خواهند حکم قانون را پیاده کنند و به یک معنا اهل رأفت و مسامحه کاری نیستند. در مقابل، کسانی هستند که این ویژگی را ندارند.

از این تعریف‌ها، شاید بتوان قدر جامعی به دست آورد. معمولاً خشونت یک امر غیرعادی و اقدام علیه جان یا مال یا عرض افراد است، به گونه‌ای که در قانون، عرف و طبع انسانی چنین چیزی وجود ندارد. این‌ها مصادیق خشونت است. گاهی فقط به قانون یا مصادیق آزادی‌ها پرداختند و این‌ها را مورد توجه قرار دادند.

چیزی که به ذهن می‌رسد و خوب است به آن توجه شود و ما یک تلفیق موضوعی داشته باشیم تا به ادامه بحث بپردازیم، این است که در قلمرو خشونت اشتباه نکنیم. گاهی اوقات خشونت یک مفهوم عامی پیدا می‌کند و قاطعیت را هم در برمی‌گیرد. در این صورت، فعالیت کسانی که در حوزه‌های دینداری هستند یا قاطعیت‌هایی که در قرآن و سنت نسبت به خیلی از عرصه‌های حقوقی وجود دارد، مثل مجازات‌ها یا نوع مقابله به مثل‌ها را خشونت می‌نامند؛ مثلاً:

«فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ» (بقره: ۱۹۴)

شاید بتوان مفهوم خشونت را در یک معنای خاص و در یک معنای عام به کار ببریم. معنای خاص خشونت یعنی تحمیل، سرکوب و حذف مخالفان با استفاده از روش‌های غیرمنطقی، غیرقانونی و برخوردهایی که با شیوه‌های انسانی همراه نیستند، برخورد با مذهب و روش دیگران که با آسیب رساندن به مال و جان دیگران همراه است. مفهوم عامی هم در این زمینه وجود دارد، گاهی خشونت به این معنا است که شخص در حوزه دین و قانون، مسامحه ندارد و بر اصول دینی و ایمانی خود پافشاری می‌کند که بعضاً آن را خشونت قانونی

لقب داده‌اند.

شاید آن چیزی که باید تحت عنوان شبهات خشونت در اسلام طرح شود، همین بحث‌هایی است که در نوع قضا و مجازات‌های اسلامی وجود دارد، زیرا آن‌ها را مصداقی از خشونت معرفی می‌کنند که این یک بحث مفصل و مصداقی است؛ یعنی باید تک‌تک مجازات‌هایی را که مطرح شده است، بررسی کنیم تا ببینیم کدام مصداق خشونت است و کدام مصداق خشونت نیست، آیا ما باید حدودی را که در اسلام وجود دارد، مثل حد سرقت و زنا را امر دائمی و ثابت ببینیم؟ یا باید آن‌ها را حکم تأسیسی شرع بدانیم یا حکم امضایی؟ باید هر یک از این موارد را بررسی کنیم تا ببینیم در این حوزه قانونی چه مقدار فضای خشونت را می‌توان پیگیری کرد. آنچه که بیشتر موردنظر ماست و امروزه در دنیا، شاید بیشتر از هر چیزی مورد توجه باشد، این است که خشونت، نابردباری‌هایی است که در حوزه‌های مذهبی، سیاسی، نحوه تعامل با دیگران و سوءاستفاده از قدرت وجود دارد. خشونت؛ غارت، برخورد نادرست و حبس دیگران است. این‌ها مواردی است که امروزه بیشتر مورد بحث است و ما می‌خواهیم به آن‌ها بپردازیم.

عوامل اهمیت موضوع خشونت در اسلام

نقطه عزیمت این بحث در دوران معاصر چند نکته اساسی است. حادثه یازده سپتامبر یکی از نکات بسیار جدی است و تقریباً از آن سال به بعد مسئله خشونت در حوزه اندیشه اسلامی مطرح شد. نام و حتی ملیت افرادی که هواپیماها را به آن ساختمان دوقلو زدند، هنوز هم پیگیری می‌شود و گاهی برای این که ما خیلی ناراحت نشویم، می‌گویند هیچ ایرانی در آن هواپیما نبوده است. لذا حادثه یازده سپتامبر نقطه عطفی در بحث‌های اسلام و خشونت است. شاید در آن زمان خیلی از ما خوشحال شدیم یا فکر کردیم این حادثه بدی نبود، اما واقعیت این است که وقتی آثار و تبعات این کار را در مجموعه عالم اسلام پیگیری می‌کنیم، افراط‌گری‌ها و خشونت‌هایی که بعد از آن، در طرفین رخ داد، برای مثال در افغانستان، عراق، سوریه و جاهای دیگر، می‌بینیم که این بحث، نقطه شروع جدی پیدا کرده است.

گروه‌های تکفیری در سال‌های اخیر ترویج و روی آن کار شده است. یک سری مبانی تحت عنوان وهابیت در دوران معاصر مطرح شده است که به‌طور رسمی و غیررسمی فتواهایی در قتل پیروان مذاهب دیگر اعلام می‌کنند، آن‌ها به‌طور رسمی شیعه را کافر و واجب‌القتل می‌دانند و به روایاتی استناد می‌کنند که نهایتاً منتهی می‌شود به این که افرادی با عملیات انتحاری خود را در میان مردم منفجر می‌کنند. یکی از دوستان، راجع به آمار

تعداد افرادی که از کشورهای مختلف به‌طور انتحاری خود را در سوریه منفجر کردند، می‌گفت «حدود هزار نفر از عربستان در سوریه عملیات انتحاری انجام دادند و انسان‌هایی را کشتند» لذا گروه‌های تکفیری یکی از خاستگاه‌های جدی هستند. البته اصل این دیدگاه‌ها، ریشه‌های تاریخی دارد و یک بخش از آن محصول کارهای طرفینی و تقابلی است که در این دوران به وجود آمده است. ریگی نقل می‌کرد که «وقتی می‌خواستیم یارانم تشجیع شوند، یکی از این مراسم‌های کذایی را برای آن‌ها می‌گذاشتم که وقتی آن را می‌دیدند، تشجیع می‌شدند و شیعیان را می‌کشتند». یا تکفیری‌ها با سرهایی که بریده بودند، فوتبال بازی می‌کردند. بالاخره این یک خاستگاه جدی است. متأسفانه بعضی‌ها برای این که این



مشکل را مشکل دوران معاصر تلقی نکنند، می‌گویند «این موارد قبلاً هم وجود داشته است، برای مثال قبلاً در پاکستان چنین مواردی بوده و لذا این گونه نیست که به‌خاطر طرح مطالبی از سوی ما، تشدید شده باشد. در واقع این نگاه عام وهابیت و حتی اهل سنت بوده است». اما در حقیقت، دیدگاه‌های طرفین مؤثر است و اگر مسئله تکفیری‌ها را پیگیری کنیم، متوجه می‌شویم که نوع تشدید شدن خشونت‌هایی که در کشورهای مختلف اسلامی بوده، اکنون به اینجا انجامیده است. یکی دیگر از مواردی که وجود دارد، خشونت‌های کوری است که اختصاص به تکفیری‌ها ندارد و در خیلی از جاها از این موارد ذکر شده است. مورد دیگر استبداد دینی و استفاده نابجا از قدرت است که این هم یک پدیده در حکومت‌های دینی است. متأسفانه دیده می‌شود که گاهی اوقات برای استقرار و ادامه حکومت‌های دینی،



استفاده نابجا از قدرت صورت می‌گیرد. در نقاط مختلف جهان اسلام این امر بوده است، همان‌طور که الآن در مصر، سوریه و بحرین می‌بینید. حبس‌های غیرمعتارف و شکنجه مخالفان یکی از خاستگاه‌های این بحث است و معمولاً وقتی از خشونت‌های مذهبی صحبت می‌شود، یکی از موارد، همین مورد است که در خیلی از جاها وجود دارد، البته این مسئله اختصاص به خشونت‌های مذهبی ندارد، اما بالاخره یک بخشی از خشونت‌های مذهبی است که این زمینه را پدید آورده است.

مورد آخر عنوان عامی است که متأسفانه بر اساس برداشت‌های ناصواب در بعضی از متون دینی، قساوت به نام دیانت در جوامع مختلف جا افتاده است و برخی به این قساوت‌ها رنگ دیانت می‌دهند و این کارها را به‌خاطر خدا انجام می‌دهند و در بعضی از موارد با هم همپوشانی دارد، اما بالاخره در مجموع این نقطه عزیمت وجود دارد.

خشونت اقوام گذشته در قرآن

به‌لحاظ تاریخی، خشونت مسئله‌ای قدیمی است و اختصاص به زمان ما ندارد. یک بررسی ساده نشان می‌دهد که قرآن کریم گزارشگر تاریخ خشونت، قتل، قساوت و کارهای غیرقانونی است که امروزه نیز انجام می‌شود. من به برخی از موارد مهم آن اشاره می‌کنم. اولین مورد قتل هابیل به دست قابیل است که قرآن کریم آن را گزارش می‌کند، آیات قرآن مواجهه دو برادر را ذکر می‌کند:

«وَأْتَلَّ عَلَيْهِمْ بُنَىٰ أَبِي آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتَقَبَّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ» (مائده: ۲۷)

قرآن از این قتل ناصواب گزارش می‌دهد که هر دو به درگاه خداوند قربانی بردند، اما خداوند به دلایلی قربانی هابیل را قبول و قربانی قابیل را قبول نمی‌کند، لذا قابیل به هابیل می‌گوید من تو را می‌کشم. گزارش قرآن کریم فقط حسادت را بیان می‌کند و بحث از چیز دیگری نیست. هابیل که خشونت‌گرا نیست، می‌گوید:

«إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ» (مائده: ۲۸)

و بعد در ادامه می‌گوید:

«إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ. فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (مائده: ۳۰ و ۲۹)

نفس قابیل او را وادار کرد که برادر خود را بکشد، لذا او از خاسرین و پایه‌گذار قتل، خشونت بدون دلیل و کشتن انسان بی‌گناه در آغاز تاریخ انسانیت شد. از این ماجرا که جلوتر بیاییم دیگر اختصاص به آن دوران ندارد و خشونت‌هایی که قرآن کریم در دوران‌های بعد

از یهود نقل می‌کند، به یکی دو مورد خلاصه نمی‌شود. قرآن کریم در این باره ذکر می‌کند: «وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَنتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ

ما از شما میثاق گرفتیم که خونریزی نکنید و خودتان را از خانه‌ها و شهرها خارج نکنید؛ یعنی دیگران را نفی بلد و تبعید نکنید. شما این را نپذیرفتید و یکدیگر را می‌کشید و گروهی از خودتان را از شهر بیرون می‌کنید و برای گناه و تجاوز بر ضد آنان به یکدیگر کمک می‌کنید و اگر به اسارت پیش شما بیایند، با دادن فدیة آنان را آزاد می‌کنید با آن‌که نه تنها کشتن، بلکه بیرون راندن آن‌ها هم بر شما حرام شده است» (بقره: ۸۵ و ۸۴)

قرآن کریم خیلی روشن این فضا را در بین بنی‌اسرائیل مطرح می‌کند و لذا مشخص می‌شود که خشونت فقط به دوران ما اختصاص ندارد. از آن دوران خشونت یهود وجود داشته است. در نمونه دیگر، قرآن کریم نحوه مواجهه یهودیان با پیامبران را ذکر می‌کند: «اسْتَكْبَرْتُمْ فَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ» (بقره: ۸۷)

از آن دوران پیامبرکشی، تکذیب پیامبر و دروغ گفتن به کسانی که در راه حق بودند، وجود داشته است و درواقع قرآن کریم خشونت‌ورزی را در دوره‌های مختلف گزارش داده است. قرآن در چند آیه بحث مواجهه آل فرعون و قوم موسی را نشان می‌دهد و می‌فرماید: «يَذَّبْحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ

به سختی آزارتان می‌کردند و پسران شما را می‌کشتند و زنان‌تان را زنده به گور می‌کردند» (بقره: ۴۹) موارد بسیاری از این دست در قرآن کریم گزارش شده است، لذا بحث خشونت در تاریخ، امر رایجی بوده است و متأسفانه در اقوام قبل از اسلام و از زمان حضرت آدم وجود داشته است.

نفی خشونت در قرآن

ما می‌توانیم در قرآن کریم آیات روشنی را مشاهده کنیم که به وضوح پیامبر اسلام (ص) و دین اسلام را دینی معرفی می‌کند که با خشونت مخالف است. خشونت در لغت عربی به معنای غلظت داشتن و شدید بودن است که در مقابل آن رقت قرار دارد. شاید یکی از مهم‌ترین تابلوهای نفی خشونت در مجموعه تراث قرآنی ما، آیه‌ای است که در سوره آل‌عمران درباره جنگ احد وجود دارد. در جنگ احد، مسلمانانی که به پیامبر اکرم (ص) مشورت دادند، دو گروه شدند: جوانان گفتند به خارج شهر برویم و در شهر نمانیم، اما افرادی که مسن‌تر بودند، گفتند در شهر باشیم. پیامبر (ص) به نظر اکثریت توجه داشتند، هرچند در بعضی از نقل‌های تاریخی آمده است که بعد از آن که پیامبر (ص) نظر خود را گفتند، جوانان قبول کردند که در داخل شهر بمانند، اما پیامبر به نظر اکثریت توجه کردند و از شهر خارج شدند.



عملاً هم در جنگ احد، پیروزی حاصل نشد و خیلی از افراد و بزرگان اسلام مثل حمزه عموی پیامبر^(ص) و ۷۰ نفر از مسلمانان در جنگ احد کشته شدند و این جنگ آثار جانکاهی بر پیامبر اکرم^(ص) گذاشت. ایشان قاعدتاً باید از مسلمانانی که موجب شکست اسلام شدند، خیلی ناراحت باشند و باید یک تنبیه مفصلی برای کسانی که تنگه را رها یا از جنگ فرار کردند، در نظر بگیرند، اما با این حال قرآن کریم در این مورد می‌فرماید:

«فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ

به برکت رحمت الهی با آنان نرم‌خو و مهربان شدی، اگر قرار بود تندخو و سنگدل باشی، قطعاً از پیرامون تو پراکنده می‌شدند. هم خودت آن‌ها را ببخش و هم از من بخواه که آنان را ببخشم» (آل‌عمران: ۱۵۹)

یعنی گویا طلب استغفار از وظایف پیامبر^(ص) است تا ان‌شاءالله خدا آن‌ها را ببخشد. آیه این مطلب را می‌رساند که گاهی جای بخشش هم هست، خدا می‌خواهد ببخشد، اما پیامبر^(ص) باید برای آن‌ها طلب استغفار کند. زمانی که مفسرین به آیه «وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ: باز هم با آنان مشورت کن» رسیدند، خصوصاً مفسران اجتماعی دوران معاصر؛ هم در باب مشورت و هم در باب رحمت آن خیلی بحث کردند؛ مثلاً آقای عزت دروزه در «تفسیر الحديث» حدود ۵ اصل کلی در حوزه مباحث اجتماعی استخراج می‌کند. مرحوم مغنیه در «کاشف» یا مرحوم فضل‌الله در «من وحی القرآن» روی این فضا به‌خوبی کار می‌کنند. سید قطب هم در این زمینه می‌گوید «إن السياق يتجه هنا إلى رسول الله و في نفسه شيء من القوم تحمسوا للخروج، ثم اضطربت صفوفهم، فرجع ثلث الجیش قبل المعركة و خالفوا- بعد ذلك- عن أمره و ضعفوا أمام إغراء الغنيمه و وهنوا أمام إشاعه مقتله و انقلبوا على أعقابهم مهزومين و أفردوه في النفر القليل وترکوه يثخن بالجراح و هو صامد يدعوهم في أхраهم و هم لا يلوون على أحد يتوجه إليه يطيب قلبه و إلى المسلمين يشعروهم نعمه الله عليهم به؛ و يذكره و يذكرهم رحمه الله الممثلة في خلقه الكريم الرحيم، الذي تتجمع حوله القلوب.. ذلك ليستجيش كوامن الرحمة في قلبه فتغلب على ما أثاره تصرفهم فيه و ليحسوا هم حقيقة النعمة الإلهية» (سیدقطب، ج ۱، ص ۵۰۰) در ابتدا آن‌ها گفتند به جنگ برویم و بعد صفوف آن‌ها مضطرب شد و اختلاف کردند، یک سری از آن‌ها قبل از معرکه بازگشتند یک عده هم آمدند، اما به‌خاطر غنیمت فریفته شدند در جایی که جنگ و قتل بود، سست شدند و برگشتند و پیامبر^(ص) را با جراحت تنها گذاشتند، درحالی‌که پیامبر^(ص) فریاد می‌زد. خداوند به‌سوی پیامبر^(ص) روی می‌آورد و اشاره می‌کند که تو چه رحمت و خلقی داری، خلق تو قلوب را جمع کرده است. رحمت پیامبر^(ص) در این ماجرا فوران می‌یابد به‌خاطر این که حقیقت نعمت الهی

را بفهمند و حس کنند پیامبر^(ص) عنایت داشتند. بعد در ادامه ذکر می‌کند: اگر پیامبر اکرم^(ص) غلیظ‌القلب بود، قلوب به سمت او جمع نمی‌شد و هیچ‌کس به او روی نمی‌کرد. در حقیقت ایشان با تعبیرهای مختلف می‌خواهد این نکته را بیان کند که در اینجا حتی اگر پیامبر^(ص) برخورد هم می‌کرد، خشونت قانونی محسوب می‌شد، درواقع نوعی مجازات در مقابل کوتاهی‌های آن‌ها بوده است، اما قرآن کریم در اینجا هم به بحث رحمت به‌عنوان یکی از ویژگی‌هایی که پیامبر اکرم^(ص) داشتند، اشاره می‌کند و پیامبر^(ص) را در این سطح به مردم معرفی می‌کند. اگر نوع مواجهه پیامبر^(ص) را با دشمنان در قرآن کریم بررسی کنیم، جز در مواردی که بعضی از مفسرین مثل ابن شهر آشوب روی آن تأکید می‌کنند، غالباً هر جا قرآن کریم بحث



شدت و غلظت را مطرح می‌کند، در حقیقت، در جنگ دفاعی و در مقابل هجمه‌هایی است که کفار دارند. حتی در جایی که به‌طور مطلق تعبیر کافر و جنگ با کفار مطرح می‌شود، بستر طرح این مباحث، مواجهه با هجوم کفار بوده است. در ابتدا پیامبر^(ص) را از خانه‌اش بیرون کردند و بعد هم اذیت‌ها و توطئه‌هایی داشتند. از این موارد که بگذریم، در قرآن کریم نفی خشونت را در موارد مختلف به‌خوبی می‌بینیم. این آیه درباره مسلمانان است. این هم به‌طور کلی وجود دارد و تابلوهای خیلی جدی در عرصه‌های خصوصی و عمومی حساب می‌شود. خصوصاً در عرصه زندگی خصوصی که بخش عمده آن است و می‌تواند یکی از مصادیق والایی باشد که در این آیه شریفه مطرح شده است. در یک کنفرانس، یکی از اساتید دانشگاه این آیه را مطرح کرد:

«وَلَا تَسْتَوِ الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ

حَمِيمٌ

نیکی با بدی یکسان نیست و بدی را با آن‌که خود بهتر است، دفع کن، آنگاه کسی که میان تو و

میان او دشمنی است، گویی دوستی گرم و یکدل می‌گردد». (فصلت: ۳۴)

ایشان می‌خواست این آیه را به انگلیسی ترجمه کند و چون «حمیم» به معنای داغ است، گفت لذا قرآن نمی‌گوید «warm friend» بلکه می‌گوید «hot friend»؛ اما حتماً می‌دانید که این اصطلاح در مورد همجنس‌گرایان به کار می‌رود. بعد یکی از دوستان که هم مسلمان و هم مسلط به بحث بود، گفت در اینجا «warm friend» بهتر است و «hot friend» تعبیر جالبی نیست. قرآن می‌خواهد بگوید در مواجهه با کسانی که حتی بدی می‌کنند، بدی را با بدی پاسخ ندهید. این واقعیتی است که در زندگی معصومین بوده است. در مواجهه با غیرمسلمانان هم، هرچند که باید بحث‌های جدی انجام داد و مجموعه آیاتی را که درباره کفار است، جمع کرد، اما به عنوان یکی از نمونه‌های روشن، قرآن کریم در این دو آیه، نحوه مواجهه با غیرمسلمانان را مطرح می‌کند:

«لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ

تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ» (ممتحنه: ۸)

شاید این آیه بتواند یک حاشیه بر مواردی باشد که به طور کلی مواجهه با کفار را مطرح کرده است. چون اصطلاحاً به قول اصولی‌ها، کفار دو دسته‌اند: یا کسانی هستند که وصف «لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ» را دارند یا کسانی هستند که این وصف را ندارند. معمولاً اصولی‌های ما می‌گویند مطلق و مقید یا عام و خاص، در حقیقت جمع عرفی دارند؛ یعنی اگر ما گفتیم «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُوكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ» (توبه: ۱۲۳) این کفار دو دسته هستند: برخی از آن‌ها «لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ» هستند و برخی از آن‌ها این گونه نیستند. این آیه نسبت به آیه قبل، خاص است، لذا با توجه به موضوع خاصی که دارد، استفاده می‌شود. در مواردی که از طرف مقابل هجمه‌ای نیست و به یک معنا زمانی که تبعید کردن، خشونت و کار غیرقانونی در کار نیست، دستور قرآن کریم در اینجا «أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ» است و حتی «تَبَرُّوهُمْ» را بر «تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ» مقدم می‌کند که هم به آن‌ها نیکی کنید و هم عدالت بورزید. «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ».

آیه دیگر «إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوْهُمْ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (ممتحنه: ۹) است. این آیه طرفین را هم ذکر می‌کند و به تعبیری هم طرف نفی و هم طرف اثبات را مشخص می‌کند. این بخش یعنی «إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ» این نکته را در بردارد که اگر برخورد مسالمت‌جویانه نیست و به یک معنا تسلیم، سلم، محبت، دوستی و عدالت نیست، چون آن‌ها «قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ» کردند، باید تاوان برخوردهای ناصواب خود را

بینند و این اشکالی ندارد؛ اما در غیر آن موارد، حتی در مواجهه با کسانی که مسلمان هم نیستند، دستور قرآن کریم، نفی خشونت است. این از فضاهایی است که هم دستور خاص به پیامبر^(ص) است و هم به همه مؤمنین دستور می‌دهد و هم در مواجهه با کفار است. در تمام این‌ها مواردی را داریم که نوع برخورد همراه با رحمت و نرمی و همراه با نیکوکاری و عدالت مطرح شده است و هیچ‌کدام از این‌ها در فضای خشونت که در ابتدا بیان شد، قرار نمی‌گیرد و به یک معنا در مقابل بحث خشونت است.

از پیامبر اکرم^(ص) نکات زیادی در این موضوع وجود دارد و یکی دو باب در کتب حدیثی داریم که هم از پیامبر^(ص) و هم از ائمه^(ع) نقل شده است. بحث‌هایی تحت عنوان مدارا و رفق، از بحث‌های جدی است که هم در کتاب «کافی» و هم در کتاب‌های دیگر وجود دارد. از پیامبر اکرم^(ص) نقل شده است «امری ربی بمداراه الناس» (کلینی، ج ۳، ص ۳۰۴) مدارا مقابل خشونت است؛ یعنی اگر خشونت را برخوردهای نامتعارف، شدید و قتل و غارت بدانیم، مدارا مصداق آن‌ها نیست. مدارا یعنی مسالمت‌جویی و به یک معنا تسامح، یک نوع رفتار نرم همراه با دوستی. مدارا یعنی بردباری. در جلد چهارم کتاب «کافی»، بابی به نام «باب المداراه» و «باب الرفق» وجود دارد. هر دوی این‌ها عناوینی است که در مقابل خشونت قرار می‌گیرند و ما روایات بسیار متعددی در این زمینه داریم. برای مثال پیامبر^(ص) فرمودند: «مُدَاَرَاهُ النَّاسِ نِصْفُ الْإِيمَانِ وَ الرَّفْقُ بِهِمْ نِصْفُ الْعَيْشِ» (مجلسی، ص ۴۲) یعنی نصف ایمان، مدارا و برخورد خوب با مردم است و نرمی و رفاقت هم نصف زندگانی است. کسانی که اهل رفق و مدارات نیستند، نیمی از ایمان و زندگی خود را از دست داده‌اند. یا در تعبیر دیگری فرمودند «الرفق یمن و الخرق شوم» (کلینی، ج ۳، ص ۳۰۸) یعنی رفق، برکت است و خرق که در برابر رفق است و کنار نیامدن با مردم معنی می‌دهد، شوم است. روایتی هم از جناب مسلم بن عقیل^(ع) وارد شده، که در کتب روایی ما مستقیماً از خود پیامبر^(ص) نقل نشده است. همان‌طور که می‌دانید وقتی جناب مسلم^(ع) در خانه هانی بود و ابن زیاد به آنجا آمد، امکان کشتن ابن زیاد برای مسلم بن عقیل فراهم بود. بعداً شریک از ایشان پرسید که چرا ابن زیاد را نکشتی؟ جناب مسلم^(ع) هم پاسخ دادند که دو دلیل داشت: یکی این که هانی گفت من دوست ندارم در خانه من خونریزی شود و دوم این که من از پیامبر^(ص) این حدیث را شنیدم که فرمودند: «الایمان قید الفتک فلا یفتک مؤمن» (مجلسی، ج ۴، ص ۳۸۰)

ترور یکی از مصادیق بارز خشونت در دوران معاصر محسوب می‌شود و در جاهای مختلفی این بحث مطرح شده است. یکی از دستوراتی که یزید به حاکم مکه داده بود، این بود که هر جا توانست امام حسین^(ع) را ترور کند. به‌هر حال شیوه آن‌ها خشونت بود. به همین دلیل در تاریخ کربلا می‌خوانیم که حضرت فرمودند: این‌ها می‌خواهند خون من را بریزند.



قاعدتاً نمی‌خواستند بجنگند، می‌خواستند به‌صورت ناگهانی ایشان را بکشند و ترور کنند. حتی تعبیر «فتک» در مصدرهای مختلفی آمده است، که یزید به حاکم مکه دستور داده بود اگر امام حسین^(ع) را هرجا دید، ولو در کنار خانه خدا، او را ترور کند. با توجه به این موارد، واضح است که نفی خشونت در سیره پیامبر^(ص) و اهل بیت^(ع) مورد توجه بوده است.

نفی خشونت در سیره و کلام حضرت علی^(ع)

یکی از مواردی که خیلی مهم است و می‌توان به آن بیشتر توجه کرد، نفی خشونت در سیره و بیان امام علی^(ع) است، چون ایشان حاکم بوده و جنگ‌های متعددی انجام دادند. شاید سیره ایشان در مواجهه با دوست و دشمن و مخالفان سیاسی، از مصادیقی باشد که ما را به آموزه نفی خشونت در سیره امامان نزدیک کند. در جاهای مختلف آمده است که حضرت امیر^(ع) به مردم می‌گفتند: «و إني لعالم بما يصلحكم و يقيم أودكم و لكني لا أرى إصلاحكم بإفساد نفسي» (نهج‌البلاغه، خطبه ۶۹) یعنی من راه اصلاح شما را می‌دانم، اما نمی‌خواهم شما را به افساد خودم، اصلاح کنم. این تعبیر در نهج‌البلاغه آمده و در کتاب‌های دیگر هم وجود دارد؛ اما حضرت در نهج‌البلاغه نگفته‌اند که چه چیزی مردم را اصلاح می‌کند؟ در تعبیری که مرحوم شیخ مفید در «ارشاد» آورده است، حضرت صراحتاً مشخص کرده‌اند که چه چیزی مردم را اصلاح می‌کند. در همه حکومت‌ها می‌گویند که چند نفر را بالای چوبه دار ببرید، بقیه حساب کار خود را می‌دانند. در این تعبیر که در ارشاد مرحوم مفید هست، صراحتاً به این نکته اشاره شده است. نوع مواجهه حضرت به‌عنوان یک حاکم با مردمی که متخلف بودند و به جنگ نمی‌رفتند و بهانه می‌آوردند، خیلی جالب است. حضرت می‌فرمایند: «استنفرتکم للجهاد فلم تنفروا و أسمعتم فلم تسمعوا و دعوتکم سرا و جهرا فلم تستجیبوا و نصحت لکم فلم تقبلوا أ شهود کغیاب و عیید کأرباب أتلو علیکم الحکم فتنفرون منها و أعظمکم بالموعظه البالغه فتتفرقون عنها فالعجب کل العجب و ما لی لا أعجب من اجتماع قوم علی باطلهم و تخاذلکم عن حقکم

به شما گفتم که بروید بجنگید و نفرتید، با شما صحبت کردم و گوش نکردید، حاضرید با این‌که نیستید؛ حکمت می‌گویم و از آن اعراض می‌کنید. موعظه می‌کنم شما را و گوش نمی‌دهید من تعجب می‌کنم که یاران معاویه در باطل خود اجتماع دارند و شما حق را میان خود خوار می‌کنید». (نهج‌البلاغه، خطبه ۹۷) بعد با یک فاصله‌ای می‌فرمایند «لقد علمت ان الذی يصلحکم هو السیف و ما کنت متحریراً صلاحکم بفساد نفسی شمشیر چیز خوبی است تا همه را مطیع کند. من اینطور نیستم که صلاح شما را به فساد خود ترجیح دهم». (مفید، ج ۱، ص ۲۸۱)

بالاخره دشمنان حضرت کسانی بودند که با ترور، حضرت را به شهادت رساندند. البته

اگر نمی‌کشتند، اینطور نبود که حکومت حضرت امیر^(ع) حکومت پایایی باشد، فرض کنید به‌جای امام مجتبی^(ع) خود امام علی^(ع) بودند و می‌خواستند جنگ کنند، این مسلمان‌ها همان مسلمان‌ها بودند. حضرت از ابزارهای خشونت‌آمیزی که مصداق آن در اینجا سیف است، قتل‌های بی‌دلیلی که موجب ترس و وحشت مردم می‌شود و قتل‌هایی که سبب می‌شود مردم از روی ترس مطیع امام باشند و حضرت بتواند حکومت مستقل تشکیل بدهد، استفاده نکرد. امام علی^(ع) این را هم ذکر می‌کنند که این نوع خشونت‌ورزی، افساد من است؛ یعنی حتی در صورت استفاده از شمشیر و تبعیت مردم، مشکل حکومت حل نمی‌شود و ایشان این نوع ظلم به مردم را به‌عنوان دین‌داری برنمی‌تابند و استفاده از آن را سبب افساد خودشان



می‌دانند. به‌عنوان یک انسان، امیرالمؤمنین^(ع) اول به صلاح نفس خود توجه می‌کنند و بعد به صلاح مردم می‌پردازند، نه این‌که بخواهند به‌خاطر دستیابی به یک هدف مطلوب و عالی، از وسیله ناصواب استفاده کنند و خود را در زمره قاتلان قرار دهند.

مورد دیگری در زندگی امیرالمؤمنین^(ع) نحوه مواجهه با طلحه و زبیر است. حضرت می‌خواستند ۳ نوع اصلاح سیاسی، اقتصادی و فرهنگی را در حکومت خود انجام دهند. بخشی از اصلاح اقتصادی خود را از همان ماه اول آغاز کردند؛ یعنی ایشان از ماه اول حکومت خود، تفاوت در پرداخت‌ها را اصلاح کردند. ابن ابی‌الحدید به مناسبتی این موضوع را در شرح نهج‌البلاغه آورده است که ظاهراً در زمان پیامبر^(ص) بیت‌المال زیادی وجود نداشت، بلکه از زمان عمر صندوقی در نظر گرفته شد و اموال، غنائم و زکات‌ها زیاد شد، لذا

این موضوع پیش آمد که اموال چگونه تقسیم شود. نگاه خلیفه دوم این بود که باید این‌ها را بر اساس شرافت‌های ایمانی تقسیم کنیم و به همین دلیل بیشتر از همه به همسران پیامبر (ص)، بعد به مهاجرین بدری و بعد به احدی‌ها از بیت‌المال می‌داد. وی بین انصار و مهاجر، عرب و غیر عرب و صحابی و تابعی فرق می‌گذاشت و این مسیر به جایی انجامید که ظاهراً در اواخر حکومت عثمان، افرادی از صحابه یا زنان پیامبر (ص)، ۱۲ هزار دینار در ماه از بیت‌المال می‌گرفتند و غیرعرب‌های غلام تازه‌مسلمان شده، ۳ درهم در ماه دریافت می‌کردند. تفاوت بین آن‌ها تقریباً ۴۰ هزار برابر بود. در نهج‌البلاغه آمده است که امام به همه ۳ دینار دادند؛ یعنی به غلام‌ها ۳ دینار می‌دادند، چون تعداد آن‌ها زیاد بود و به کسانی هم که قبلاً بیشتر می‌گرفتند، ۳ دینار می‌دادند. در ماه اول حکومت امام، صحابه کرام که معمولاً کیسه‌ای به همراه داشتند، آمدند تا حقوق خود را از بیت‌المال دریافت کنند، اما فقط ۳ دینار به آن‌ها پرداخت شد، لذا آن‌ها پرسیدند که مابقی آن چه شده است؟ دیدند حضرت امیر آمد و ۳ دینار برای خود، ۳ دینار برای امام حسن (ع) و ۳ دینار هم برای امام حسین (ع) گرفت و بعد فرمود به همه ۳ دینار بدهند. این اصلاح اقتصادی بود. البته بعضی‌ها نوشتند که طلحه و زبیر به خانه نرفتند و مستقیم روانه مکه شدند تا توطئه‌ها را بر علیه امام آغاز کنند. اصلاح سیاسی را با تعویض استاندارها و فرماندارها آغاز کردند. همان‌طور که می‌دانید شریح قاضی هم برای مدتی قاضی حکومت حضرت بودند، اگرچه حضرت نسبت به معاویه حساس بودند و از همان ابتدا گفتند که او باید از استانداری خلع شود، اما بالاخره این‌طور نبود که همه را در روز اول خلع کنند. مورد سوم اصلاح فرهنگی بود که خیلی موفق به انجام آن نشدند. حضرت در این مورد می‌فرمایند: دیدم مردم نماز مستحب را در مسجد به جماعت می‌خوانند، گفتم این کار بدعت است، اما دیدم صدای آن‌ها بلند شد، لذا از آن گذشتم.

در اینجا قصه طلحه و زبیر را می‌گویم. حضرت می‌دانستند طلحه و زبیر می‌خواهند فتنه کنند، اما نوع مواجهه حضرت با آن‌ها جالب توجه است. ابن عباس به امام می‌گوید آن‌ها می‌خواهند فتنه کنند، لذا اجازه ندهید آن‌ها خارج شوند و آن‌ها را ملزم کنید در شهر بمانند تا موفق به توطئه‌چینی نشوند. حضرت در جواب ابن عباس فرمودند: «یا ابن عباس أتاَمرونی أبداً بالظلم و بالسَّيئة قبل الحسنه و أعاقب علی الظَّنه و التَّهمه و أأخذ بالفعل قبل کونه؟ کَلَّا والله لا عدلت عَمَّا أخذ الله علی من الحکم بالعدل و لا القول بالفصل» (شیخ مفید، ص ۱۶۷) وقتی ابن عباس می‌گوید آن‌ها می‌خواهند برای توطئه‌چینی به مکه بروند، امام می‌فرماید من به ظلم شروع نمی‌کنم، من بر اساس گمان و تهمت آن‌ها را نمی‌گیرم و آن‌ها را به‌خاطر این که اگر از کوفه بیرون بروند، توطئه می‌کنند، مجبور به ماندن در کوفه نمی‌کنم. به عبارت دیگر قصاص قبل از جنایت انجام نمی‌کنم. خدا فرموده است که عادل باشید و لذا من چنین

کاری انجام نمی‌دهم. «یا ابن عباس! اذنت لهما و أعرف ما یکون منهما لکنی استظهرت بالله علیهما» (شیخ مفید، ص ۱۶۷) حضرت فرمودند من به آن‌ها اجازه دادم بروند و از خداوند کمک می‌گیرم تا در مقابل آن‌ها بایستم.

شاید مسائل حوزه مجازات‌های اسلامی، مواجهه با کفار، مشرکین و برخورد با دشمنان، دستاویز کسانی شده است که خشونت را در عرصه‌های مختلف روا بدارند. می‌توانیم بخش‌هایی از آن را به یک معنا خشونت‌های قانونی بگوییم یا این که اصلاً اسم آن را خشونت نگذاریم، درواقع حرکت بر اساس قوانینی است که به‌نوعی پذیرفته شده است. برای نمونه؛ مجازات قصاص در خیلی از کشورها وجود دارد، چون نبود بعضی از مجازات‌های بازدارنده، ممکن است زمینه خشونت‌های دیگر را فراهم کند. در عرب مشابه حکم قصاص «لکم فی القصاص حیوة» (بقره: ۱۷۹) این جمله بوده است «القتل انفی القتل» گاهی قتل نفی‌کننده قتل بیشتر است؛ یعنی اگر کسی را که قاتل است و مردم را می‌کشد و خشونت‌ورزی می‌کند، بگیریم و پاسخ خشونت او را بدهیم، زمینه فراهم می‌شود تا جامعه از خشونت پاک شود. الان هم همینطور است و مواجهه با کسانی که این رفتارها را حتی در دنیای متمدن انجام می‌دهند، سخت و شدید است. بخشی از آن هم، هنوز به‌لحاظ ایدئولوژی کار دارد و باید در فضای کفار دسته‌بندی صورت بگیرد. باید بررسی کنیم که خطابات قرآن کریم در مواجهه با کفار در آیاتی که شدت مواجهه با آن‌ها را مطرح می‌کند، شامل همه کفار می‌شود یا بر اساس آیاتی که در سوره ممتحنه بود، شامل همه کفار نمی‌شود، بلکه مراد کسانی است که «قَاتِلُوهُمْ فِي الدِّينِ وَ أَخْرِجُوهُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ» (ممتحنه: آیه ۹) هستند. در این صورت یک فضای دفاعی یا فضای مقابله با افراد خشونت‌ورز، مطرح می‌شود.

پرسش و پاسخ

سؤال: سفارشات امام علی^(ع) به امام حسن^(ع) نسبت به قاتل خویش بالاترین رأفت است؟

پاسخ: بله. این هم یکی از مواردی است که می‌توان در بحث عدم خشونت‌ورزی مطرح کرد.

سؤال: آیات قرآن نیاز به این دارد که کسی آن‌ها را پیاده کند، لذا اگر برآیند کلی مجریان را در جهان اسلام و در طول تاریخ در نظر بگیرید، فکر می‌کنم جنایات مسلمانان کمتر از دیگران نبوده است. اگر جنایات بنی‌عباس، بنی‌امیه و جنایات مسلمانان در جهان معاصر و حتی جنایات ما که شیعه و پیرو امام زمان^(عج) هستیم، در مقابل رقبای خود در نظر بگیریم، مردم به‌خوبی می‌بینند که نمونه‌های عملی آن چگونه پیاده می‌شود، لذا فکر نمی‌کنم با این مباحث مشکل حل شود.



پاسخ: می‌گویند ما سه نوع اسلام داریم: اول؛ اسلامی که قرآن و سنت است. دوم؛ اسلام نظریه‌پردازان اسلامی؛ یعنی همان‌طور که دیدگاه‌هایی وجود دارد که خشونت را از اسلام مبری می‌کنند، برخی از نظریه‌پردازان طرفدار خشونت هستند. نظریه‌هایی که اندیشه‌وران اسلامی در حوزه‌های کلام، تفسیر و فقه اسلام می‌گویند. نوع سوم اسلام، رفتار مسلمانان است. قاعدتاً تلاشی که ما باید انجام دهیم این است که باید از اسلام نوع اول تبعیت کنیم و نسبت به نوع دوم اسلام که شامل نظریه‌های فقها است، تحلیل و بررسی داشته باشیم و بعضی را بپذیریم و بعضی را نپذیریم و نسبت به نوع سوم اسلام باید گفت که «اسلام به ذات خود ندارد عیبی / هر عیب که هست از مسلمانی ماست» برخی یکی از نقاط قوت اسلام را این موضوع می‌دانند که اسلام برخلاف بعضی از مکاتب دیگر فقط دستور و حکم نمی‌دهد، بلکه یکی از ویژگی‌های اسلام این است که اسوه معرفی می‌کند «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» (احزاب: ۲۱) هر چقدر هم که ما این مطالب را بگوییم، وقتی به دل می‌نشیند که می‌بینیم حضرت امیر^(ع) با قاتل خود چگونه برخورد کرد، ولی متأسفانه گاهی اوقات مسلمانان که باید به تبعیت از اسوه‌های اسلام، برای جامعه غیر اسلامی اسوه باشند، این‌گونه نیستند. لذا ما نمی‌دانیم این درد را کجا ببریم.

سؤال: در ابتدای بحث چند تعریف از جامعه‌شناسان آوردید، ولی تعریف به‌عنوان یک ملاک است تا وقتی در قرآن و سنت دنبال خشونت می‌گردیم، بدانیم دنبال چه چیزی هستیم. شما فقط مصداق ذکر کردید و تعریف مناسبی از خشونت در اسلام ارائه نشد. آیا مقابل آن ظلم یا شدت است؟ این که گفته می‌شود «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ» (فتح: ۲۹) آیا شدت به معنای خشونت است؟

پاسخ: در مورد واژه خشونت با ویژگی‌هایی که الآن طرح می‌شود، می‌توان چند واژه اسلامی را گفت که نزدیک آن است. ظلم یکی از مصادیق خشونت است، ولی فقط ظلم نیست تا ما مطلق ظلم را خشونت بگوییم. لذا باید واژگان مشابه را پیدا کرد و کلیدواژه‌هایی که در آن دوران است، مشابه کنیم، والا خود واژه خشونت در قرآن کریم نیست، اگرچه ما درباره حضرت امیر داریم «حَسَنٌ فِي ذَاتِ اللَّهِ» به این معنا که ایشان در اجرای دین الهی و تعصب نسبت به خود خدا هم خشن هستند؛ یعنی اهل تسامح و تساهل نیستند. واژه‌های مختلفی که بخشی از آن‌ها را هم ذکر کردیم، می‌تواند در طرفین خشن یا ضد آن طرح شود.

سؤال: مسئله‌ای که مسیحیان به رخ ما می‌کشند این است که آن‌ها می‌گویند اگر کسی به سمت چپ صورت شما سیلی زد، سمت راست صورت خود را هم ارائه کنید. ما می‌توانیم مبنایی برای آن داشته باشیم؟

پاسخ: ما این را به‌عنوان یکی از نقاط ضعف و انضلام‌پذیری می‌دانیم. در کنفرانسی،

مسیحیان با شور و حرارت این را به عنوان رفق و مدارای حضرت مسیح طرح می کردند، یکی از آن ها سخنرانی کرد و بعد من اشاره کردم که ما آیه «ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (فصلت: ۳۴) را داریم که این آیه با چیزی که آن ها نقل می کنند که اگر به یک طرف صورت تو سیلی زدند، طرف دیگر صورتت را هم بگیر، شاید تلاقی هایی داشته باشد. قرآن می گوید اگر به شما فحش دادند، شما سلام بکنید. ما با دو منظر می توانیم نگاه کنیم: یک موقع از حیث ظلم است و می گوید این شخص، یک انسان بی عرضه است. یک موقع هم تلاشی است تا کسی که ظالمانه برخوردی انجام داده است، شرمند شود. نمی خواهیم بگوییم همه موارد این گونه است. حتی ممکن است کسی در مورد این آیه قرآن بگوید گاهی «ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» سبب جری شدن فرد می شود و نتیجه خوبی ندارد. تفسیر و برداشت مسیحیان این است که این امر به معنای ظلم پذیری حضرت مسیح نبوده، بلکه به این معنا است که سعی کنید تا حد امکان با برخوردهای نیکو، فرد را از ظلم کردن بازدارید. اگر این معنا را در نظر بگیریم، نمی توانیم بگوییم این یک امر نامطلوب است.

سؤال: در تعریفی که شما از خشونت ارائه دادید، شیوه های خلاف نرم را خشونت معرفی کردید. اگر این امر بخواهد معیار تعریف خشونت باشد، خیلی از کارهای ما با این تعریف، خشونت آمیز است. منتها مصادیقی که ارائه دادید، مثل حمله های غیرقانونی، استفاده نادرست از قدرت، حذف دیگران با روش های غیرقانونی، قابل قبول تر است که با تعریف شما خیلی سازگار نیستند. نکته دوم در مورد مثالی است که از عالم مسیحیت بیان کردید، استاد مطهری جواب دیگری می دهند و می گویند «نگاه اسلام بیشتر به جامعه و اجتماع است و می خواهد جامعه را بسازد». دین اسلام، یک دین اجتماعی است، در حالی که دین مسیحیت، دین فردی است. چون اسلام نگاه اجتماعی دارد، می گوید اگر سیلی خوردید، سیلی بزنید. گاهی یک برخوردی با امام می شود و امام می گوید آنچه که به من ربط دارد، می بخشم، اما مسئله ای را که به حکومت و جامعه برمی گردد، نمی بخشم. لذا باید شفاف تر وارد این مسائل شویم. علاوه بر این که خشونت های قانونی مثل برخورد با کفاری که بخواهند ما را تهدید کنند یا با ما بجنگند، مورد قبول است.

پاسخ: واقع این است که تعریف مشخصی از خشونت ارائه نمی شود؛ و من هم قبول دارم مطلق نرم و غیر نرم یک تعریف جامع و مانع نیست. حتی اگر کسی بگوید برخورد غیرقانونی، ممکن است از اساس، قانون خشن تصویب و آن را اجرا کنند. لذا نمی توانیم چیزی را به صورت مطلق بگوییم. باید امر جامعی باشد که در آن فطرت انسانی، عرف جامعه بشری و قانون را در نظر بگیرد که خشونت ورای این ها است. گاهی اوقات ممکن است چیزی قانونی هم باشد، اما آن قانون، قانون درستی نباشد؛ اما در مورد این که بین حق فرد



و حق جامعه فرق بگذاریم، ما حتی در عرصه‌های اجتماعی مواردی را داریم که جای عفو و بخشش دارد. لذا اینطور نیست که بگوییم هر جا حق فردی مطرح بود، اشکالی ندارد و ببخشید و هر جا که حق اجتماعی وجود داشت، نبخشید. برای نمونه؛ مسلمانانی که در جنگ احد تنگه را رها کردند، تنها به پیامبر^(ص) ظلم نکردند، به جامعه اسلامی هم ظلم کردند، ولی قرآن می‌فرماید: «فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ» (آل عمران: ۱۵۹) اینجا که امر فردی نیست، بلکه امر اجتماعی است. در امر فردی بیشتر توصیه می‌شود و بایستی بیشتر به این نکته توجه کرد. در امر اجتماعی، گاهی یک امر مهمی رخ می‌دهد که نباید از آن گذشت، اما نمی‌توان در امر اجتماعی به‌طور مطلق حکم کنیم که حتماً در همه جا قانون پیاده شود. در امر فردی هم مطلق نیست. ولی شاید بتوان گفت که گذشت در امر فردی بهتر باشد تا امر اجتماعی.

سؤال: احساس من این است که چون عنوان بحث با نفی خشونت شروع شده بود، وقتی شما به قرآن نگاه کردید، تاریخ را مورد بررسی قرار دادید و همچنین شاهد مثال‌های که از سیره آوردید، بیشتر با نگاه نفی خشونت بود. یعنی اگر مواردی که مقابل آن‌ها بوده است، مطرح می‌شد بهتر بود.

پاسخ: اجمالاً یک چیزهایی تحت عنوان برخوردهای شدید است. خیلی از برخوردهای شدید پیامبر^(ص) در برخورد با توطئه و خیانت بوده است؛ مثلاً پیامبر^(ص) در مدینه با بنی قریظه برخورد شدید داشتند و این برخورد بعد از همدستی آن‌ها با احزاب بود. مواردی از این قبیل وجود دارد و البته باید در این زمینه بیشتر کار کرد.

منابع:

- قرآن کریم
- سید قطب، فی ظلال القرآن، ج ۱
- کلینی، یعقوب، الکافی، ج ۳
- مجلسی، محمدباقر، تحف العقول
- مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۴۴
- سید رضی، نهج البلاغه، خطبه ۶۹
- شیخ مفید، الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، ج ۱
- شیخ مفید، الجمل و النصره لسید العتره فی حرب البصره
- کاشانی، فتح الله، تفسیر منهج الصادقین فی إلزام المخالفین، ج ۳